

۳۰ مهر ۱۳۹۵

در چند و چون تاریخ‌نگاری اسلام

حسن یوسفی اشکوری

()

اخیرا دوست گرامی جناب آقای دکتر محمدرضا نیکفر در مقام پاسخ بر یک مقاله آقای سروش دباغ (<https://www.radiozamaneh.com/301199>)، مقاله‌ای با عنوان «خود دین» (<https://www.radiozamaneh.com/302723>) در سایت رادیو زمانه (مورخ ۱۹ مهرماه ۹۵) انتشار داده و در یکی از پانوشته‌های آن، به نوشته‌ای از من اشاره کرده و رویکرد من به اسلام و تاریخ اسلام را مورد نقد و جرح قرار داده است. لازم دیدم که پاسخی به گفته و نوشته ایشان بدهم.

مدعیات انتقادی نیکفر

نیکفر چنین نوشته است:

«حسن یوسفی اشکوری هم با حسن نظر ویژه نسبت به اسلام، تاریخ پرخشونت اسلامی را بازخوانی می‌کند و می‌کوشد بگوید آن قدر هم خون ریخته نشد و اگر هم ریخته شد، تقصیر اسلام و بنیان‌گذار آن نبود، و به هر حال روا نیست که امروزیان سرمشق بگیرند و از آن گونه مجاهدت‌ها داشته باشند. او در این بازخوانی صدای ستم‌دیدگان را نمی‌شنود. به عنوان نمونه نگاه کنید به تفسیر او از ماجرای جنگ خیبر، در مقاله «در خیبر چه گذشت؟» (<https://zeitoons.com/16706>) و در آن جایی هم که ماجرا را نمی‌داند فرض را بر این می‌گذارد که محمد از سر ناچاری و بنا بر دلیلی محکم خون‌ریزی و اسیرگیری و غصب مال را روا داشته است.»

ظاهرا جناب نیکفر به «بازخوانی» من از تاریخ اسلام، به سلسله مقالات اخیر (و البته ناتمام) من با عنوان عام «جستارهایی در تاریخ هفتاد سال نخست اسلام» (<http://zeitoons.com/18076>) در سایت زیتون نظر دارد؛ امیدوارم ایشان تمام قسمت‌های سیزده گانه آن را خوانده باشند. در اینجا در آغاز به کوتاهی چگونگی و چرایی کار تاریخی‌ام را مرور می‌کنم و آن‌گاه به برخی مفردات مدعیات ایشان می‌پردازم.

چگونه و با چه معیارهایی تاریخ اسلام را بازخوانی کنیم؟

از نظر من تاریخ دین، زیر مجموعه تاریخ عمومی انسان است؛ در این صورت نگارش و فهم و تحلیل و تفسیر تاریخ هر دینی، دقیقا با روش متعارف و مشروع تاریخ‌نگاری ممکن می‌شود و از این رو تابع قواعد عام و مقبول تاریخ‌نگاری‌هاست. حال می‌توان در باره این روش و یا بهتر بگویم روش‌ها و قواعد بحث و مجادله کرد، ولی هرچه هست تاریخ اسلام، تاریخ‌نگارانه نوشته و تفسیر می‌شود. تاریخ بی تفسیر (مانند متن بی تفسیر) نیز وجود خارجی ندارد.

تاریخ‌نگاری‌ها (به ویژه تاریخ ادوار کهن‌تر)، عمدتا با بررسی‌های اسناد و مدارک (اسناد مکتوب، شفاهی، باستان‌شناسی، سکه‌شناسی و ... و اخیرا اسناد تصویری) و نقد اسناد و داده‌ها با روش تعادل/ تراجیح انجام می‌شود. پژوهش‌گر تاریخ صد البته خالی الذهن نبوده و نیست و احتمالا باورهای فردی و یا تیپولوژیک و مانند آنها در تحلیل‌ها و داوری‌های نهایی‌اش، بی تأثیر نخواهد بود ولی آن‌چه مهم است این که استنتاج‌های علمی او باید مستند به داده‌های قابل اتکا باشد و گرنه از دایره تحلیل و علم و پژوهش خارج است. به عبارت دیگر، محقق تاریخ (مانند دیگر عرصه‌های تحقیق) باید بتواند فرضیات خود را در قالب یک نظریه با تمام قواعدش (مانند روشنی مبانی، سازگاری درونی، اعتبار نسبی ادله، پاسخ‌گویی به پرسش‌های محتمل و موارد نقض، اثبات برتری معرفت‌شناختی نسبی در قیاس با رقیبان و ...) عرضه کند.

اگر جناب نیکفر جستارهای سوم و چهارم از سلسله «جستارهای هفتاد سال نخست اسلام» را خوانده باشند می‌دانند که من قرآن را هم به معنای علمی کلمه قابل نقد و بررسی می‌دانم و برای نبی اسلام نیز عصمت مطلق قایل نیستم. از این رو اگر به واقع در موردی یقین پیدا کنم که فلان کار را محمد انجام داده و طبق معیارهای اخلاقی و انسانی و از جمله اسلامی نادرست بوده، ابایی ندارم که به اشتباه و خطای وی اذعان کنم. وقتی

سراسر قرآن نقد و ایراد و ملامت پیامبران و از جمله پیامبر اسلام است، چرا من و مانند من به اصطلاح کاتولیک‌تر از پاپ شده و بر عصمت مطلق (آن گونه که متکلمان کنونی مسلمان می‌اندیشند) اصرار بورزیم؟ بارها (حتی در همان سایت رادیو زمانه تحت مدیریت جناب نیکفر) اعلام کرده‌ام که به سخن مشهور «اسلام به ذات خود ندارد عیبی» باور ندارم، هرچند که در باب ذات و ذاتیات و عرضیات دین هم با سنت‌گرایان مسلمان اختلاف جدی دارم و هم با کسانی چون نیکفر؛ کسانی که از قضا در سلک و شمایل روشن‌فکری سکولار و منتقد دین، در فهم اسلام و تحلیل اسلام مانند بنیادگران افراطی و جزم‌اندیش مذهبی آشنای ما فکر می‌کنند.

حسن نظر ویژه

حال می‌پردازم به مفردات نوشتار جناب نیکفر. در آغاز ایشان به «حسن نظر ویژه» من در رویکرد به اسلام و تاریخ به تعبیر ایشان پر خشونت اسلام اشاره کرده است. هر چند ایشان به این مدعا به عنوان ایراد نگریسته، ولی من کاملاً آن را تأیید کرده و از آن دفاع می‌کنم. با این توضیح:

چنین می‌پندارم که در شناخت درست هر شخص و یا اندیشه و فکری شرط اول مواجهه هم‌دلانه و در عین حال علمی و منصفانه است. شاید چند معنا برای مفهوم هم‌دلانه قابل طرح باشد. به گمانم مهم‌ترین و اولی‌ترین معنای «هم‌دلانه» این است که تا آن‌جا که ممکن باشد خود را در شرایط ذهنی و عینی طرف مورد تحقیق و یا نقد قرار دهم تا از منظر هر چه نزدیک‌تر به فهم و تحلیل سوژه موفق شوم. معنای دیگر هم‌دلانه این است که اشخاص مورد تحقیق و احیاناً مورد نقد را دارای حسن نظر بدانم و به اصطلاح اصل را بر حسن نیت و انگیزه خیر طرف مقابل بگذارم نه سوء نیت. طبق تجربه می‌توان گفت، اگر جز این باشد، منتقد یا وارد نقد و تحلیل نمی‌شود و یا صرفاً به انگیزه مچ‌گیری و جدل و منکوب کردن طرف وارد گود می‌شود و به جدال و نزاع با خصم می‌پردازد. فرجام چنین جدالی کاملاً قابل پیش‌بینی است. در مناظره‌ها، ممکن است هر یک خود را پیروز میدان بدانند و یا واقعا هم چنین باشد؛ ولی در نهایت چنین مجادله‌ای نه تنها اخلاقی نیست و چندان کمکی به انکشاف حقیقت نمی‌کند؛ بلکه آشکارا ضد اخلاقی و ضد علم است. [۱]

افزون بر این دو نکته، اگر طرف مورد تحقیق (به هر دلیل) مورد تأیید و قبول من باشد و او را آدمی صالح بدانم، بدیهی است که در مقام بررسی افکار و بیشتر اعمال او، احتیاط بیشتری می‌کنم و به ویژه به محض شنیدن اخبار معارض با نظر و علم و اطلاع من از وی، بلافاصله حکم به درستی اخبار معارض و در نتیجه محکوم کردنش نمی‌کنم. از باب مثال من آقای نیکفر را به خوبی و نیکی و نیکویی می‌شناسم، حال اگر خبری مبنی بر نقض این علم و اطلاع من دریافت کردم، با حسن نظر نسبت به او، در باره این اخبار تحقیق می‌کنم تا در نهایت به انکشاف حقیقت موفق شوم. روشن است نخستین واکنش من در مورد اخبار نقض، انکار و یا تردید است ولی وقتی بر من روشن شد که فلان خبر کاملاً درست بوده، در مرحله نخست تلاش می‌کنم دلیل آن مورد نقض را بدانم و اگر توضیح معقولی یافت نشد، علم و انصاف و اخلاق ایجاب می‌کند که حقیقت را بر دوستم برتر بدانم و بدان گردن نهم.

با این توضیحات به دعوی جناب نیکفر بازگردیم: «حسن یوسفی اشکوری هم با حسن نظر ویژه نسبت به اسلام تاریخ پرخشونت اسلامی را بازخوانی می‌کند».

بله، من با حسن نظر تاریخ پر خشونت اسلام را بازخوانی می‌کنم؛ چرا که می‌خواهم به ضرورت هر سه معنای هم‌دلی را رعایت کنم و این کاری بایسته است و هر کسی که در تاریخ کار می‌کند و از جمله تاریخ اسلام را می‌کاود (اعم از این که مؤمن باشد و یا غیر مؤمن)، باید این گونه باشد و گرنه به وادی تعصب و جزمیت و داوری‌های ایدئولوژیک غیر عقلانی سقوط می‌کند. از قضا ایراد آقای نیکفر و کسانی چون او این است که بر خلاف سنت معقول، تاریخ اسلام را با سوء ظن شدید شخم می‌زنند و حتی می‌توان گفت بنا بر شواهد فراوان با پیش‌داوری‌های جزمی و از پیش مفروض سراغ اسلام و محمد و تاریخ تحولات بعدی می‌روند و روشن است که در نهایت ناراضی از اسلام و راضی از یافته‌های خود بر می‌گردند.

من خود تاریخ ایران پیش از اسلام را نیز با همین روش نوشته‌ام. «هرمنوتیک سوء ظن» را جز این نمی‌فهمم که منابع پدید آمده در قرون بعدی (از سده دوم هجری به بعد) را با تردید بنگرم و به محض نقل خبری در یک منبع هر چند معتبر (به ویژه اگر در تعارض با محکومات اصول موضوعه دینی و تاریخ و سیره باشد) بدان اعتماد نکنم. از قضا عالمان و فقیهان مسلمان از همان سده دوم و سوم متوجه همین نکته بوده و «علم الحدیث» را بنیاد نهاده‌اند و مرتب دست به پالایش اخبار و احادیث زده‌اند.

تبرئه اسلام و پیامبر!؟

جناب نیکفر در ادامه فرموده است: «... و می‌کوشد بگوید آن قدر هم خون ریخته نشد و اگر هم ریخته شد، تقصیر اسلام و بنیان‌گذار آن نبود».

واقعا نمی‌دانم که این دعوی را چگونه باید فهم و تفسیر کرد. محض اطلاع ایشان عرض می‌کنم که من از پیش تصمیم نگرفته‌ام که ثابت کنم «آن قدرها هم خون ریخته نشد و...»؛ آن چه من گفته و نوشته و ادعا کرده‌ام در حد دامنه تحقیق من است و به طور مستند نشان داده‌ام که کشتار بنی قریظه (به گونه‌ای که در منابع آمده) نمی‌تواند درست باشد و یا در خیبر چه تعدادی از دو طرف کشته شده‌اند. یا وفق تحقیق من و برخی دیگر شمار کل کشته‌شدگان درگیری‌های نظامی (غزوه و یا سریه) زمان محمد (البته بدون احتساب بنی قریظه) از دو سو حدود سیصد نفر بوده است.

حال بر آقای نیکفر است که به جای این نوع دعاوی غیر علمی و عاطفه برانگیز، استدلال کنند و به طور مستند نشان دهند که دعاوی من درست نیست و در جنگ‌های مدینه مثلا سه هزار نفر و یا سی هزار نفر کشته شدند. ضمن این که در این نوع موضوعات کمیت هم مهم است، اما اصولا کمیت‌ها با توجه به مستندات است که مقبول و یا نامقبول می‌شوند.

ایشان در ادامه و در ارتباط با همین مطلب می‌افزاید: «و در آن جایی هم که ماجرا را نمی‌داند فرض را بر این می‌گذارد که محمد از سر ناچاری و بنا بر دلیلی محکم خون‌ریزی و اسیرگیری و غصب مال را روا داشته است».

در پاسخ به این مدعا نیز لازم است عرض کنم که اولاً باید ثابت شود که در فلان مورد «غصب مال» صورت گرفته یا نه (بعید است آقای نیکفر نداند که معنای غصب چیست) و ثانیاً مراد از «خون‌ریزی» چیست؟ اگر مراد همان خون‌ریزی در جنگ است، این خون‌ریزی‌ها در تمام جنگ‌های بشری امری طبیعی است؛ هر چند شَر است اما شر گریزناپذیر؛ مگر این که از یک سو اصل جنگ نامشروع باشد (که در آن صورت حتی کشته شدن یک انسان جنایت است و غیر قابل دفاع) و یا کشته شدن آدمیان در خارج از معیارهای مرسوم و عرف جنگ‌های زمانه و جامعه صورت گرفته باشد. آقای نیکفر وسط دعوا نرخ تعیین می‌کند.

اما پاسخ اصلی این است که در موارد نقض و خلاف عادت، محقق‌گریزی ندارد که فرض‌های معقول را در نظر بگیرد و در باره هر یک به اتکای شواهد و قراین تحلیل و داوری خود را اعلام کند. چنان که پیش از این گفته شد، این همان مواجهه هم‌دلانه با حسن نظر است. مثلاً وقتی باور دارم که در اسلام اصل بر صلح است نه جنگ و اصل بر حداقل ضایعات و تلفات در جنگ است و نه حداکثر تخریب و تلفات و با جنگ‌های ابتدایی (اسلام و یا شمشیر) مخالفم، روش تحقیق و قواعد عقلایی اصل و فرع و قاعده و استثنا ایجاب می‌کند که در موارد نقض و خروج از قاعده، یا توضیح معقولی برای آن موارد پیدا کنم و یا در وثاقت سند تردید کنم و یا در نهایت خبر را مردود بدانم. مگر در تاریخ‌نگاری‌های دیگر، جز این می‌کنند؟ در هر حال، ما همواره (چه در زندگی روزمره و چه در تاریخ‌نگاری) نادانسته‌ها و مبهمات را با دانسته‌هایمان فهم و تفسیر و تحلیل کرده و بر اساس سیستم ترجیحاتمان داوری می‌کنیم و من هم کاری جز این نکرده‌ام.

تاریخ‌نگاری و صدای ستم‌دیدگان تاریخ

جناب نیکفر نوشته است «او [اشکوری] در این بازخوانی صدای ستم‌دیدگان را نمی‌شنود». هرچه فکر می‌کنم معنای محصلی برای این دعوی پیدا نمی‌کنم. من در نگاه به تاریخ اسلام نه صدای محمد و مؤمنانش و نه صدای مخالفان و نه صدای ظالمان و نه مظلومان؛ مورخ صادق و مقید به آداب و قواعد علمی و تاریخ‌نگاری، نه از پشت پرده عاطفه و اشک اشخاص و حوادث را می‌بیند و نه از پس پرده تعصب و جزمیت و خصومت. مهر و کین قاعدتا نباید در کارهای علمی و به ویژه در تاریخ‌نگاری نقشی داشته باشند. آنچه باید برای مورخ مهم باشد این است که وفق اخلاق باور عمل کند، اسناد و استدلال و منطق خود را ارائه دهد و بتواند از ادله خود دفاع کند و به شبهات پاسخ دهد. اگر مورخی از این مرز بگذرد، تاریخ‌نگاری او یا ایدئولوژیک می‌شود (البته ایدئولوژی به معنای منفی و در واقع مارکسی آن) و یا می‌شود خطابه و حماسه.

مثالی می‌زنم. در آثار پر برگ و بار شریعتی، تاریخ پر رنگ است و نگاه تاریخی او به ادیان و از جمله اسلام از نقاط قوت اوست، اما در عین حال در برخی موارد، وی از حوادث تاریخی استفاده می‌کند تا وفق تمایل جناب نیکفر صدای ستم‌دیدگان و یا همان «صدای بی‌صدایان» باشد. از جمله در دو سخنرانی (بعدها کتاب شده) وی: «حسین وارث آدم» و «آری این چنین بود برادر» او به خوبی و استنادی تمام این کار را کرده است. من این دو اثر را با همان نگاه جناب نیکفر می‌ستایم اما این دو گفتار تاریخ نیست؛ نوعی تفسیر و تحلیل شاعرانه و ادیبانه و حماسی از بهانه‌های تاریخی است برای برانگیختن ستم‌دیدگان و به تعبیر مورد علاقه‌اش «مستضعفین» ضد «مستکبرین»؛ اما هابیل و قابل شریعتی همان نیست که در تاریخ بوده (البته اگر بتوان آنها را تاریخی دانست) و یا حتی در قرآن با زتاب یافته و دو رود خویشتاوند دجله و فرات همان نیست که در ترکیه و

عراق ساری و جاری است. حسین وارث آدم یک اثر هنری زیبا و جذاب و در ژانر خود اثرگذار و مفید است ولی هیچ نسبتی با تاریخ و تاریخ‌نگاری (به معنای متعارف آن) ندارد و هیچ کسی هم به عنوان یک منبع تاریخی بدان استناد نمی‌کند. البته گزارش بی طرفانه رخداد‌های تاریخی می‌تواند ظالم و مظلوم را به مخاطبان نشان دهد، ولی این کار در شمار وظایف از پیش مشخص مورخ نیست.

بیافزایم من هم به اعتبار انسانیت و هم به مقتضای آموزه‌های دینی‌ام، تلاش کرده و می‌کنم در برابر ستم و تبعیض بی تفاوت نباشم، اما روا نمی‌دانم در کار تاریخی‌ام، موضع‌گیری خاص و ایمانی و یا عاطفی داشته باشم.

کار مهم نواندیشان دینی

جناب نیکفر پس از بیان دیدگاه من در باره ماهیت جنگ و جهاد و میزان تلفات در این منازعات البته وفق فحوای سخنان من می‌نویسد: «و به هر حال روا نیست که امروزیان سرمشق بگیرند و از آن گونه مجاهدت‌ها داشته باشند».

ایشان با این بیان درست، به نکته بس مهمی اشاره کرده است. من در مقاله «تأملی در باب جهاد اسلامی» (جستار سیزدهم) در باب جهاد اسلامی به تفصیل بحث کرده و در پایان نتیجه گرفته‌ام که جهاد آن گونه که در فقه فقیهان مسلمان از سده سوم به بعد آمده، در اسلام بلاموضوع است چرا که نه با مبانی اساسی و اصول موضوعه اسلام و قرآن سازگار است و نه می‌تواند به عنوان یک حکم شرعی و یک فریضه دایمی کارکرد و موضوعیت داشته باشد.

باید به جناب نیکفر گرامی بگویم، اگر نواندیشان دینی کنونی بتوانند همین یک موضوع را البته با تعمیم در موارد مشابه دیگر (مانند حدود و دیات و مقررات مربوط به جنسیت و حکومت دینی و ...) جا بیاندازند و به اندیشه غالب مسلمانان تبدیل کنند، کاری بس بزرگ کرده و در واقع تاریخ اسلام را دگرگون خواهند کرد. بهانه مهم معرفتی و اعتقادی این همه خشونت و جنگ و نزاع خارجی و داخلی میان مسلمانان همین اصل جهاد به عنوان یک فریضه جاودانه و ستایش شمشیر بوده و هست و از قضا شریعتی در همان «حسین وارث آدم» به درستی اعمال خشونت‌های گسترده به نام فریضه جهاد را بازگو کرده است. موضوع جهاد هنوز به طور جدی حتی مورد توجه نواندیشان هم مسلمان نیز قرار نگرفته است تا چه رسد به سنتی‌اندیشان و فقیهان.

در این صورت، چه جای این همه تخفیف تلاش‌های دشوار نواندیشان دینی؟ و چه جای کم بها دادن به بلاموضوع اعلام کردن جهاد به عنوان یک فریضه شرعی جاودانه؟ آقای نیکفر حق دارد از زمان جلوتر برود و از نواندیشان دینی نقدهای رادیکال‌تر تا مرز انحلال دیانت طلب کند، اما اولاً نمی‌تواند شرایط و مقتضیات را نادیده بگیرد و به تعبیر مولانا «در اگر» خانه کند؛ و ثانیاً، اگر قرار شود یک مسلمان (ولو روشن‌فکر و نواندیش) به انحلال ایمان و بنیادهای دینی‌اش برسد، دیگر عنوان «روشن‌فکر دینی» بلاموضوع خواهد بود. وقتی از روشن‌فکران دینی خواسته می‌شود فلان کار را بکنند و یا نکنند، پسوند «دینی» امر مفروضی است و حذف آن، خواسته‌ها را نیز بلامحل می‌کند. وانگهی، روشن‌فکر دینی، به دلیل دینی بودنش است که در جوامع دین‌دار اهمیت پیدا می‌کند و می‌تواند نقشی استثنایی در تحولات مثبت بر عهده بگیرد (چنان که تا کنون نیز چنین بوده است) و اگر به هر دلیل چنین وصفی از او ستانده شود، نقش او نیز محو خواهد شد. از باب مثال اگر سروش دباغ هم در نهایت بشود محمدرضا نیکفر، دیگر مباحثه‌ها و مجادله‌ها نیز از میان بر می‌خیزد.

واپسین کلام

آقای نیکفر از معدود روشن‌فکران و پژوهش‌گران فلسفی‌اندیش و جدی مخالف دین اسلام معاصر است که با نوعی نگاه رادیکال و ویژه خودش اسلام و مبادی و تاریخ مسلمانی را مورد واری و نقادی قرار می‌دهد. من به سهم خودم از چنین نقدهایی استقبال می‌کنم و همواره از نقدهای ایشان می‌آموزم. نقدنوشته‌های ایشان از این نظر اهمیت دارد که اولاً در حد خود به ضرورت نقد دین در شرایط کنونی پاسخ می‌دهد و ثانیاً به نواندیشان و متفکران رفرمیست مسلمان در «مساله» یابی کمک می‌کند. در واقع من و مانند من می‌فهمیم که در اندیشه کسانی مانند نیکفر چه می‌گذرد و این به ما کمک می‌کند تا به ژرفاهای بیشتری برویم و تحقیقات و کاوش‌هایمان را نیز جدی‌تر و منقح‌تر کنیم. در نهایت گفت‌وگو بین دو سوی منازعه، می‌تواند به تعمیق آگاهی مردم و اعتلای اندیشه در قلمرو متفکران وطن ما (حداقل در قلمرو مشترکات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ملی) کمک کند.

با این حال ناگزیریم به یک نکته بس مهم و شگفت اشاره کنم و آن این است که آقای نیکفر عمدتاً از منظر کاملاً سنتی و حتی غالباً افراطی بنیادگرایانه از دین و تاریخ آن به نقد آموزه‌های نواندیشان می‌پردازد و این خود مکالمه و مفاهمه را سخت و گاه ناممکن می‌کند. یعنی فرضاً ایشان با همان تفاسیری که بنیادگرایان نوع افراطی از مبانی و احکام و سنت اسلامی دارند، به جدال ما می‌آید. ایشان تفاسیری از آموزه‌های اسلامی و به تعبیر خودشان از «کاراکتر» اسلام و آیین مسلمانی ارائه می‌دهد که دقیقاً با الگوی غالب حوزویان ما منطبق است.

از باب مثال ایشان با ترجمه تحت‌اللفظی و ظاهرگرایانه از عبد و مولا و سلطه و سلطان چنین القا می‌کنند که گویی اولاً از ذهن و ضمیر خدا و رسول خبر دارند و ثانیاً گویا این عناوین فقط یک ترجمه و یا تفسیر دارد و آن نیز همان است که آقای نیکفر می‌گویند. از قضا شیخ فضل‌الله نوری در عصر مشروطه درست مانند آقای نیکفر در باره واژه و مفهوم «عبودیت» می‌اندیشید و از این رو فریاد می‌زد که در اسلام اصل بر «عبودیت» است و نه «آزادی». ایشان می‌داند که تفسیر مختارشان تنها یک تفسیر و آن هم سطحی‌ترین تفسیر از عبد و مولاست و می‌دانیم که ده‌ها تفسیر دیگر از همین عناوین وجود داشته و دارد. اصولاً جای پرسش دارد چرا ایشان به تفسیر کسی چون مولوی استناد نمی‌کند که می‌گوید:

«کیست مولا آن که آزادت کند / بند رقیبت ز پایت وا کند.

چون به آزادی نبوت هادی است / مؤمنان را زانبیاء آزادی است».

یا در دوران معاصر به فهم و تفسیر کسانی چون اقبال و شریعتی از مفهوم عبد و مولا توجه نمی‌کند که اصولاً از مفهوم عبودیت ذات الهی (نه البته عبودیت‌های زمینی) اراده و آزادی‌بندگان را می‌فهمند. از باب نمونه بنگرید به منظومه بلند اقبال در باره کربلا و امام حسین. وی در آغاز می‌گوید:

هر که پیمان با هوالموجود بست / گردنش از بند هر معبود رست

ماسوی الله را مسلمان بنده نیست / پیش فرعونی سرش افکنده نیست

یا شریعتی می‌گوید: «خدایا! به من در ایمان تسلیم مطلق بخش تا در جهان عصیان مطلق باشم». حداقل منطق بحث ایجاب می‌کند که جناب نیکفر به فهم‌ها و تفسیرهای نواندیشان نیز توجه کند و وفق آن با آنان به گفت‌وگو بنشیند و اگر خطای معرفتی و ضعف استدلال در دیدگاه‌های آنان می‌بیند آشکار کند. چرا باید از من انتظار داشت که پاسخ‌گوی افکار و اعمال شیخ نوری و مصباح یزدی و ابوبکر بغدادی باشم؟ متأسفانه در مجادله‌های گاه و بیگاه بین ما، بخش مهمی از وقت صرف این توضیحات و اصحات می‌شود که روا نیست.

کلام آخر این که هرچند جناب نیکفر به قوت ذات‌گرایی را تکذیب و رد می‌کند و به درستی خود سالیانی قبل به این دقیقه توجه کرده است، اما جزمیت وی در تفاسیر فرمالیستی و ظاهرگرایانه از متون و منابع و گزاره‌های دینی و بی‌توجهی ایشان با آرای نواندیشان مسلمان معاصر، از ذات‌گرایی حداکثری در دین‌شناسی وی حکایت می‌کند.

[۱]. یک نمونه حی و حاضرش همین جدال غالباً غیر معرفتی سختی است که بین دو گروه از نواندیشان دینی در باب «رؤیاهای رسولانه» در گرفته است. به تجربه می‌توان نشان داد چنین منازعاتی به هر دلیل هم‌دلانه و به قصد تحری حقیقت نیست (البته مراد مواردی است که مصداق نزاع ضد اخلاقی است و نه دعوی باطل بودن تمام گفته‌ها و نوشته‌ها و حتی مدعای هم‌تراز بودن ادله دو طرف).

اشتراک‌گذاری این مطلب:

[فیسبوک](http://zeitoons.com/19728?share=facebook&nb=1) 5

[توییتر](http://zeitoons.com/19728?share=twitter&nb=1)

[چاپ](http://zeitoons.com/19728#print)

[رایانامه](http://zeitoons.com/19728?share=email&nb=1)

مرتبط



(<http://zeitoons.com/6241>)

به راه انداختن کمیته های مجازات (<http://zeitoons.com/6241>) در «خبرها»



(<http://zeitoons.com/3126>)

آیا می توان به منابع تاریخی اسلام اعتماد کرد؟ (<http://zeitoons.com/3126>)

در «اندیشه»

(<http://zeitoons.com/19294>)

(<http://zeitoons.com/19294>)

چندی پیش، مقاله « روشنفکری دینی و مسئله شر»، نوشته محمدرضا نیکفر را در سایت «رادیو زمانه» خواندم. (1) به نظر، خطاهای چندی در تحلیل ایشان درباره حدود و ثغور کند وکاوهای روشنفکرانه و دین اندیشانه جماعت موسوم به نواندیشان دینی و روشنفکران دینی به چشم می خورد. در

در «اندیشه مهمان»

بازگشت به صفحه اول (/)



(<https://telegram.me/zeitoons>)

» مطلب قبلی (<http://zeitoons.com/19719>)

4 پاسخ به «در چند و چون تاریخ‌نگاری اسلام»

— احسان

می‌گه:

آبان ۱، ۱۳۹۵ در ۶:۲۷ ق.ظ (<http://zeitoons.com/19728#comment-2588>)

با سپاس از توضیحات شما

به درستی اشاره کردید که سکولاران برای نفی و نقد دین ظاهرگرایانه و عوام گرایانه ترین خوانش از دین و اینجا اسلام را اختیار می کنند تا به سادگی بتوانند نقدش کنند. در مناظرات مختلف و متعدد و بحثهای طولانی که با این قبیل دوستان داشته ام به روشنی این طرفند را دریافته ام. لذا اگر کسی با خوانش مولانا یا ابن عربی یا بوعلی سینا از اسلام با اینان بحث کنند با شباهت عجیبی با فقهای ظاهرگرا و واپس گرا شخص را متهم به نفهمی دین می کنند.

پاسخ دادن (<http://zeitoons.com/19728?replytocom=2588#respond>)

— روستایی

می‌گه:

آبان ۱، ۱۳۹۵ در ۱۰:۲۹ ق.ظ (<http://zeitoons.com/19728#comment-2595>)

چه حوصله ای داری جناب اشکوری!

از دید امثال جناب نیکفر هر جا که نتوان پای اسلام را به میان کشید، تقصیر خود خداوند است، البته خدای مورد ادعای دینورزان !!

پاسخ دادن (<http://zeitoons.com/19728?replytocom=2595#respond>)

— طائب

می‌گه:

آبان ۱، ۱۳۹۵ در ۲:۲۸ ب.ظ (<http://zeitoons.com/19728#comment-2598>)

نوشته ای ست که از پرسنسیب، اخلاق، انسانیت و دانش و آزادی نویسنده اش حکایت میکند. کسی که بتواند به مقاله خود نیکفر، سرشار از مطالبی که از هم فرار می کنند، پاسخی چنین با

وقار و در عین حال آزاده و پر معنا، ارائه دهد، شایسته تمجید است. این بهترین مقاله ای ست که از شما آقای اشکوری خوانده ام.

پاسخ دادن (<http://zeitoons.com/19728?replytocom=2598#respond>)

— علی تبریزی



می‌گه:

آبان ۲، ۱۳۹۵ در ۲:۳۹ ق.ظ (<http://zeitoons.com/19728#comment-2608>)

برای جناب نیکفر مرغ همیشه یک پا دارد! شما جناب اشکوری، خود را به زحمت نیندازید که ایشان را راضی کنید، و پیام اور خدا را غیر معصوم فرض کنید! وقتی کسی جلوه های روشن تاریخ را در آنکه برای عالمین رحمت است نبیند، انقدر نوشتجات کشیش و شرقشناس و ماروین زونیس و برنارلد لوییس و دروغ های طبری و ابن خلدون و ابن هشام و گلدزیهرها هست که اخرش لیژتکو وار تاریخی سیاه برای اسلام مظلوم نبوی و علوی ارائه دهند. ایشان را قانع کنی، خلجی سر بر می آورد، و بعد او دیگری... کارنامه ی این انسان های چشم بسته به جنایات بشر مدرن، و واگویمان دروغ های کشیشان و خاخام های مسلمان نمای قرون ماقبل وسطی پایانی ندارد. بشارت قران معجزه ایست ثابت شده که دل های مومنان را آرامش می بخشد وقتی که دهان های فعال برای خاموش کردن نور خدا را ناکام، و اتمام و اکمال چراغ توحید و فطرت را به رغم انف کارهان، اعلام می دارد. صدامیان و بوش و چینی و رامسفلد رفته اند و شور آفرینان حماسه های حق و عدالت انسانی، با بلند کردن پرچم حسین ع، در اربعین هرساله ی او، رژه ی عشق به خون خدا را در شهر های مخروبه ی میراث قدرت های پایان تاریخ، به نمایش می گذارند. بشر مظلوم محروم سخنش را در سکوت رسانه های تخطیری به جان بشریت می نشاند.

پاسخ دادن (<http://zeitoons.com/19728?replytocom=2608#respond>)